

موضوع زبانشناسی

اثر: فردینان دو سوسور

ترجمه: ضیاءالدین دهشیری

۱- زبان و تعریف آن

موضوع تام و کامل و درعین حال مشخص و منجز دانش زبانشناسی چیست؟ این مسئله بخصوص مسأله‌ای است دشوار، و علت این دشواری را در آینده خواهیم فهمید. ولی هم‌اکنون باید بدین وجود این مشکل و دشواری پهنده کنیم.

دانشهای دیگر موضوعهائی را که قبلاً مشخص و معین شده‌است بررسی می‌کنند، یعنی موضوعهائی را که بعداً نیز می‌توان از نظرها و وجوه گوناگون مورد بررسی و توجه قرار داد. ولی در زمینه زبانشناسی، هرگز چنان چیزی وجود ندارد و وضع مشابه آن علوم دیده نمی‌شود. مثلاً کسبی واژه فرانسوی، nu (برهنه - عاری) را بر زبان می‌راند؛ بسایک پژوهشگر و بررسی‌کننده سطحی و ظاهر بین این واژه را موضوعی منجز و مشخص از نظر زبانشناسی بداند. ولی اگر بررسی دقیقتری بشود در تلفظ آن واژه سه یا چهار چیز کاملاً متفاوت توان یافت، و این امر بستگی به شیوه بررسی دارد: مثلاً به منزله صوت، به عنوان بیان اندیشه، به مثابه معادل واژه لاتینی nūdum و غیره. و چه بسا بجای اینکه گفته شود که شیئی مقدم بر نظر است، بگویند که نظر خود آفریننده و خلاق شیئی است، و از طرف دیگر از کجا توان فهمید که یکی از این شیوه‌های پژوهش و بررسی امر مورد بحث بر دیگری مقدم است و یا از آن مؤخر.

از جانب دیگر، علی‌ای حال، بهر صورت، پدیده مربوط به زبانشناسی، پیوسته دارای دو جنبه و دو وجه و جهت است که بایکدیگر مرتبط می‌باشند و ارزش هر کدام از آن دو صرفاً منوط به دیگری است. بر سبیل مثال:

۱- **هجاهایی (سیلاب)** که تلفظ در می‌آیند و از هم جدا می‌شوند خود تأثرات سمعی هستند که بوسیله گوش درک می‌شوند، چه بسا اصوات بدون وجود اعضاء صوتی نتواند وجود داشته باشد. بدین منوال یک حرف n فقط به علت ارتباط این دو جنبه

وجهت وجود دارد. از این رونمی توان زبانرا به صوت محدود کرد و یا صوت را از تلفظ دهانی و بوسیله دهان مجزا نمود و بطور متقابل نیز اگر تأثر سمعی را بصورت انزاعی و مجرد در نظر گیریم نمی توانیم حرکات اعضاء صوتی را تعریف نماییم .

۲- ولی اگر قبول کنیم که صوت چیزی ساده و بسیط است: آیا خود صوت سازنده و بوجود آورندهٔ تکلم می باشد یا خیر؟ خیر، صوت تنها ابزار و وسیلهٔ آندیشه است و بخودی خود و بطور مستقل وجود ندارد. در این جا ارتباط تازه و حیرت انگیز نمایان می گردد یعنی: صوت - واحد بفرنج سمعی و صوتی بنوبه خود با اندیشه واحدی بفرنج و درهم ، یعنی واحدی مربوط بوظائف الاعضاء روانی بوجود می آورد. و مطالب بهمین جا پایان نمی پذیرد :

۳ - تکلم جهت و جنبه ای فردی و خصوصی و نیز جنبه و جهت بی اجتماعی دارد، و ادراک یکی از این دو جنبه بدون ادراک دیگری ممکن نیست. و آنکهی:

۴- این امر هر آن مستلزم وجود نظامی مسلم و مقرر و نیز وجود تحول و تطوری می باشد. تکلم در هر لحظه نهادی است حاضر و موجود و دارای جنبه فعلیت و در عین حال مولودی و محصولی از گذشته. در وهلهٔ نخست تشخیص این نظام از تاریخ آن، یعنی تشخیص و تمیز آنچه وجود دارد از آنچه وجود داشته است کاری بسیار ساده و آسان می نماید. در واقع، رابطه ای که این دو چیز را بهم می پیوندند، چنان صمیمی و نزدیک است که ایجاد افتراق و جدائی میان آنها بسی دشوار است. باری آیا اگر پدیدهٔ مزبور در مراحل آغازی و نخستین بررسی شود، اگر بطور مثال کار را با مطالعه و بررسی زبان و نحوهٔ تکلم کودکان آغاز کنیم مسأله ساده تر خواهد شد؛ خیر، زیرا تصوریست که در موضوع تکلم مسأله مراحل نخستین با مسأله شرایط و اوضاع واحوال مداوم و دائمی تفاوت دارد، پنداری است برخطا. از اینرو از دور و تسلسل رهایی نمی یابیم .

بدین منوال، مسأله را نخست از هر جنبه و جهت بررسی کنیم، موضوع تام و تمام زبانشناسی در هیچ کجا برای ما نمایان نمی شود. و ما در همه جا بدین قضیه بر می خوریم که: یا بیک جهت و جنبه هر مسأله ای پای بند می شویم، و با این خطر روبرو خواهیم بود که به دو گانگی مذکور در فوق توجه نکنیم و بدان پی نبریم . و یا اینکه اگر نحوهٔ تکلم را در آن واحد از چند نظر و جنبه بررسی کنیم، موضوع زبانشناسی در نظر ما چون تودهٔ مفشوش و آشفته چیزهایی نامتجانس و نامربوط که بین آنها رابطه و مناسبتی نیست، جلوه خواهد کرد. وقتی بدین نحو بکار پردازیم در را بروی دانشهایی چندین- وظایف الاعضاء ، مردم شناسی، صرف و نحو میاری، قهه اللغه و غیره- گشوده ایم که آنها را با کمال صراحت از زبانشناسی جدا می کنیم، ولی این دانشها بر اساس شیوه ای ناصحیح، ممکن است تکلم را یکی از موضوعهای خود بشمارند و چنین ادعایی داشته باشند .

بمقیدهٔ وزعم ما، تنها یک راه حل برای همهٔ این مشکلات موجود است یعنی :

باید پیش از هر کار در حوزه عمل زبان، قرار بگیریم و آنرا معیار و میزان جمیع مظاهر دیگر تکلم قرار دهیم. در واقع، در میان آنهمه دوگانگی‌ها، تنها زبان ممکن است مورد تعریف مستقل واقع شود و نقطه اتکالی کافی و رسا برای ذهن آدمی باشد.

ولی زبان چیست؟ در نظر ما زبان با نحوه تکلم مشتبه نیست، زبان جزئی مشخص و معین، ذاتی و اساسی، نحوه تکلم و کلام است و این امر محقق می‌باشد. زبان هم مولود و محصول اجتماعی قوه تکلم است و هم مجموعه‌ای از قراردادهای لازم، که هیأت اجتماع آنها را قبول کرده است تا قوه تکلم را در وجود افراد بکار اندازد. نحوه تکلم اگر بطور کلی و تمام در نظر گرفته شود، چیزی دارای صور متعدد و منکثر و متناقض می‌باشد. و در زمینه‌های گوناگون، در زمینه فیزیک، هم در وظایف الاعضاء و روانشناسی سرگردان است و علاوه از این زمینه‌ها هم گویی در زمینه انفرادی و اجتماعی نیز وارد است و جزء هیچ گونه طبقه‌بندی قضایا و امور انسانی در نمی‌آید، چرا که نمی‌دانیم چگونه باید وحدت آن را استنباط کرد.

ولی زبان بالعکس، فی نفس، یک کلی است و اصلی و بنایی برای طبقه‌بندی بمحض اینکه برای آن در جمع قضایای مربوط بتکلم مقام اول را قائل شویم، نظمی طبیعی در مجموعه‌ای وارد ساخته‌ایم که برای آن هیچگونه طبقه‌بندی دیگر نمی‌توان بکار برد.

بر این اصل طبقه‌بندی می‌توان ایراد گرفت و گفت که بکار انداختن تکلم مبتنی بر قوه و استعدادی است که طبیعت بما عطا نموده است، در صورتی که زبان چیزی است اکتسابی و قراردادی، که چه بسا تا این فرمانبردار غریزه طبیعی است بجای اینکه بر آن مسلط و فرمانروا گردد.

اینک پاسخ بدین نکته :

اولا، ثابت و مسجل نیست که عمل و ایفاء وظيفه تکلم، آنطور که هنگام سخن گفتن ملاحظه می‌کند، بالمره و یکسره طبیعی باشد، یعنی دستگاه صوتی ما برای سخن گفتن ساخته شده باشد آن گونه که پاهای ما برای راه رفتن ساخته شده‌اند. زبان‌شناسان بر سر این موضوع اختلاف نظری سخت دارند. مثلاً بمقیده Whitney، که زبان را نهادی اجتماعی و نظیر دیگر نهادهای اجتماعی می‌داند، فقط بر حسب تصادف و بخاطر سهولت کار، ما از دستگاه صوتی بمنزله ابزاری برای زبان استفاده می‌کنیم؛ و شاید افراد بشر می‌توانسته‌اند حرکات دست و صورت و بدن و استفاده از تصاویر بصری را بجای صورسمعی و صوتی برگزینند. این نظر بدون شك زیاده از حد انتزاعی و دور از عالم واقع می‌باشد. زبان آنگونه نهاد اجتماعی نیست که از هر نظر مشابه دیگر نهادهای اجتماعی باشد. و آنکه Whitney وقتی می‌گوید که ما بر حسب تصادف اعضا صوتی را برگزیده‌ایم بیش از اندازه برای دور و دراز رفته‌است. زیرا این انتخاب رادست طبیعت

پنجوی از انحاء بر ما تحمیل کرده است. ولی در مورد نکته اساسی، این زبان شناس امریکایی بنظر ما حق گفته است: زیرا برآستی زبان خود قراردادی است، و ذات و طبیعت علامتی که درباره آن توافق شده است در خود امری اثر است. بنا بر این مسأله دستگاه صوتی در مسأله تکلم امری است فرعی و ثانوی.

تعریف آنچه در اصطلاح «تکلم سریع و روشن» نام دارد می تواند این اندیشه را تأیید کند. در زبان لاتینی articulus بمعنی «عضو» جزو، قسمت فرعی یک سلسله از اشیاء و امور می باشد. در مورد تکلم، اصطلاح articulation ممکن است یا معنی قسمت فرعی و جزء سلسله کلام یعنی تقسیم آن به هجاها باشد و یا مفهوم اجزاء فرعی سلسله معانی و یا واحدهای معنی را بدهد. و اصطلاح آلمانی gegliederte Sprache نیز به همین مفهوم منظور شده است. وقتی این تعریف دومین را بپذیریم، می توان گفت که زبان ملفوظ و منطق فطری آدمی نمی باشد، بلکه استعداد و قوه ایجاد زبان، یعنی منظومه و مجموعه علامات مشخص و مربوط با اندیشه های مشخص و صریح فطری آدمی است.

Broca این نکته را کشف کرده است که قوه سخن گفتن در سومین انحاء استخوان و صدغی چپ متمرکز است و مقرر دارد، در مورد این نکته از آن جهت اصرار و ابرام کرده اند تا برای تکلم و بیان جنبه طبیعی قائل شوند. ولی می دانیم که این تعیین محل در مورد کلیه چیزهایی که پیوندی با تکلم و زبان دارد و از جمله کتابت مسلم شده است و این نکات بهمراه مشاهدات و آزمایشهای انجام شده در باب صور گوناگون عجز از تکلم و بی زبانی که معلول آسیب دیدن مراکز محل مذکور است، گویا حاکمی از این باشد که:

۱- اختلالهای گوناگون تکلم و زبان شناسی به هزاران طریق و اختلالات زبان مکتوب بهم آمیخته اند.

۲- در جمع حالات و موارد بی زبانی و یا عجز از کتابت قوه ایراد فلان صوت و یا ترسیم فلان و یا بهمان علامت بیشتر از قوه تجسم و بخاطر آوردن علامت زبان منظم بهر وسیله و بکمک هر ابزاری که باشد آسیب دیده است. همه این نکات ما را بقبول این مطلب وامی دارد که برتر از طرز کار اعضاء گوناگون، استعداد و قوه ای کلی تر وجود دارد، یعنی قوه ای که بر علامت ها و نشانه ها فرمانرواست، و شاید همان استعداد زبان و بیان پنجوای خود باشد. از این طریق هم ما بهمان نتیجه ای می رسیم که قبلاً رسیده بودیم.

بالاخره برای اینکه در بررسی تکلم و بیان برای زبان مقام درجه اول قائل شویم، می توان بدین استدلال استناد کرد که قوه و استعداد فطری و یا غیر فطری - روشن تلفظ کردن سخنان فقط و فقط بکمک ابزاری بکار می افتد که هیئت اجتماع ابداع کرده و یا فراهم آورده است. بنا بر این اگر بگوئیم این زبان است که وحدت تکلم را بوجود می آورد دست بدامان تخیل نشده ایم و سخنی واهی نگفته ایم.